

Typology of Anecdotes During 8th to 10th Century AD (Plus Introducing Two Manuscripts)

Najmeh Zare Banadkooki	Ph.D. Student in Persian Language and Literature, Isfahan University, Isfahan, Iran
Sayyed Mahdi Nourian	Professor, Department of Persian Language and Literature, Isfahan University, Isfahan, Iran
Mohsen Mohammadi Fesharaki*	Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Isfahan University, Isfahan, Iran

Abstract


Researchers believe *Resāla-ye Delgošā* by Ubaid Zakani as the first literary book specifically dedicated to anecdotes. The second most famous book is *Lata'if al-tava'if* by 'Alī ibn Ḥusayn Kāshifī Ṣafī who is known as the inventor of classification based on social castes. As literary theorists often emphasize, no literary work is formed suddenly and works of every kind progress gradually under influence of the previous ones. The key question is whether the works by Ubaid Zakani and Ali Safi were sudden and with no support. This paper presents a record of anecdotes books and tries to show missing circles in the process of compilation of such books from the 8th to 10th century AD. We conclude that there were some minor books on anecdotes before Ubaid, which are not available today. We may safely claim that writing essays on anecdotes was a tradition common before Ubaid period and this will not undermine the value of his work. The same tradition continued after Ubaid and authors invented their own style. We can point to *Majma al-Latayef* and *Majma-al-Navader* as examples of two books on anecdotes compiled before *Lata'if al-tava'if* by 'Alī ibn Ḥusayn Kāshifī Ṣafī.


Keywords: Anecdote, Typology, Fundamental, *Majma-al-Navader*, *Majma al-Latayef*.


* Corresponding Author: drmmohammadi39@gmail.com



گونه‌شناسی لطیفه در قرن هشتم تا دهم هجری (به انضمام معرفی دو نسخه خطی)

نجمه زارع بنادکوی  دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

سید مهدی نوریان  استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

محسن محمدی فشارکی  * دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

چکیده

طنزپژوهان برآند اولین کتابی که در ادبیات فارسی به طور کامل به لطیفه اختصاص دارد «رساله دلگشا» تألیف عیید زاکانی است. بعد از او «لطایف الطوائف» فخرالدین علی صفی شهرتی بسزا دارد و او را مبدع شیوه بخش‌بندی براساس طبقات اجتماعی می‌دانند. محققان گونه‌شناسی تأکید می‌کنند که هیچ اثر ادبی به یکباره شکل نمی‌گیرد و انواع ادبی به مرور و تحت تأثیر انواع پیش از خود به وجود می‌آیند. سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا کار عیید و فخرالدین علی صفی ناگهانی و بدون هیچ پشتوانه‌ای بوده است. در این مقاله کوشیده‌ایم حلقه‌های مفقوده سیر تدوین کتب لطایف فارسی را از قرن هشت تا قرن دهم هجری نشان دهیم. در انتها به این نتیجه رسیدیم نوشتن رساله‌هایی در لطیفه، سنتی بوده که قبل از عیید زاکانی رواج داشته است و بعد از عیید تا دوره فخرالدین صفی نیز همچنان پا برجا بود و به مرور به ساختار خاص خود دست یافت. کتاب‌های مجمع‌اللطایف و مجمع‌النوادر دو نمونه بازمانده از این سنت ادبی هستند که پیش از لطایف الطوائف فخرالدین علی صفی تألیف شده‌اند، اما هیچ‌گاه به شهرت این کتاب نرسیدند.

کلیدواژه‌ها: گونه‌شناسی، لطیفه، کتاب‌های لطایف، مجمع‌النوادر، مجمع‌اللطایف.

مقدمه

«نظریه انواع» یکی از قدیمی‌ترین نظریه‌های ادبی محسوب می‌شود که قدمت آن به یونان باستان و اندیشه‌های افلاطون و ارسطو بازمی‌گردد. در دوره کلاسیک بحث از ژانر مربوط به چیستی و ماهیت پدیده ژانر نبود و این نظریه «دستوری و نظم‌دهنده بود» (ولک و وارن^۱، ۱۳۸۲). در واقع، ژانر به مثابه ابزاری برای طبقه‌بندی و رده‌بندی براساس شکل، ساختار و یا موضوع بود. از قرن بیستم و با نگاه متفاوتی که باختین^۲ به گونه‌های سخن داشت، نظریه ژانر به دوران مدرن خود پا گذاشت. در دوره مدرن برای نخستین بار، مسائل مهمی چون ماهیت، خاستگاه و تحول و تغییر ژانر مورد توجه قرار گرفت.

محققان گونه‌شناس در بحث خاستگاه و تحول ژانرها، نظریه‌های متفاوتی دارند. با این حال در این مورد که انواع ادبی و آثاری که نماینده این انواع است در خلأ و به یکباره به وجود نمی‌آیند، همسو و هم‌نظر هستند. باختین که گونه‌های سخن را پیش شرط هر نوع ارتباط معنادار می‌داند (باختین، ۱۳۹۰)، آن‌ها را به دو دسته کلی اولیه یا ساده و ثانویه یا پیچیده تقسیم می‌کند و بر آن است که «گونه‌های ثانویه در فرآیند شکل‌گیریشان، گونه‌های اولیه (ساده) را جذب و و هضم می‌کنند؛ خود این گونه‌های ساده در فرآیند رابطه کلامی بی‌واسطه با واقعیت شکل گرفته‌اند. این گونه‌های اولیه هنگامی که وارد گونه‌های پیچیده شوند، دگرگون می‌شوند و ویژگی خاصی به خود می‌گیرند» (همان). با این حال، فراو^۳ تمایز میان ژانرهای ساده و پیچیده را ناپایدار می‌داند و می‌گوید: «حتی ساده‌ترین ژانرها (بسیاری از ژانرهای گفته‌های روزمره به هیچ‌روی ساده نیستند) این قابلیت را دارند که سایر ژانرها را نقل کنند، نقیضه‌شان را بگویند، آن‌ها را دربر گیرند، یا ساختار خودشان را مجسم کنند» (فراو، ۱۳۹۱). بنابراین، می‌توان گفت ساده‌ترین گونه‌ها می‌توانند آثار پیچیده‌ای به وجود آورند.

تودوروف^۴ در بحث خاستگاه ژانرها، رویکردی زبان‌شناسانه اتخاذ می‌کند و خاستگاه ژانرها را کنش‌های کلامی می‌داند. وی کنش کلامی را صورت اولیه و ژانر ادبی را صورت ثانویه به شمار می‌آورد. همچنین می‌گوید که «صورت‌های اولیه بسته به نوع ژانر

1- Wellek, R. and Warren, A.

2- Bakhtin, M.

3- Frow, J

4-Todorov, T

تغییر و تحولاتی را از سر می‌گذرانند تا تبدیل به ژانر ادبی شوند» (زرقانی و قربان صباغ، ۱۳۹۵). براساس این رویکردها، ژانرها فرم‌های ثابتی نیستند، بلکه به صورت نظام‌مند دچار تغییر و تحول می‌شوند. ژانرها از بقایای سیستم‌ها و ژانرهای ادبی پیش از خود استفاده می‌کنند و پس از مدتی به مواد اولیه سیستم‌ها و ژانرهای بعدی تبدیل می‌شوند (همان)؛ از این رو، می‌توان گفت بسیاری از ژانرهایی که امروزه در ادبیات فارسی مشاهده می‌کنیم از دل سیستم‌های ژانری دیگر سر بر آورده‌اند.

«لطیفه» یکی از گونه‌های سخن است که منتقدانی چون یولس^۱ و باختین آن را در زمره گونه‌های اولیه سخن طبقه‌بندی کرده‌اند. لطیفه در ادبیات شفاهی فارسی جای می‌گیرد که به مرور به ادبیات رسمی راه پیدا کرده و به شکل مکتوب نیز درآمده است. در ادبیات عربی شاهدیم که لطایف شفاهی از همان قرون اولیه اسلام به شکل مکتوب درآمده‌اند، اما در ادبیات فارسی به ظاهر در این فرآیند وقفه‌ای ایجاد شده است.

جعفری اشاره می‌کند که لطیفه‌ها به عنوان یک نوع مشخص و معین تقریباً از اواسط سده پنجم و اوایل سده ششم به صورت مکتوب در ادبیات فارسی راه می‌یابند. پس از این دوره نیز قریب به سه سده طول می‌کشد تا کتاب‌های مختص لطیفه به زبان فارسی تألیف و تدوین شود (جعفری، ۱۳۹۱). وی همچنین برای عبید زاکانی و فخرالدین علی صفی جایگاه ویژه‌ای در این نوع ادبی قائل بوده و بر آن است که کارهای عبید نقطه عطفی در تاریخ لطیفه‌پردازی ادبیات فارسی است؛ زیرا وی نخستین کتاب مختص لطیفه را تدوین و تألیف کرده است. پیش از عبید، کتاب مختص لطیفه در ادبیات فارسی تألیف نشده بود. پس از عبید، لطیفه به عنوان یک گونه خاص ادبی در ادبیات فارسی تثبیت شد به گونه‌ای که تألیف کتاب‌های خاص لطیفه رواج یافت. همچنین تألیف «لطایف الطوایف» فخرالدین علی صفی را باید واقعه‌ای مهم در تاریخ لطیفه‌پردازی ادبیات فارسی به شمار آورد. اهمیت کار فخرالدین علی صفی بیش از هر چیز در این است که وی برای نخستین بار یک روش طبقه‌بندی برای لطایف کتاب خود منظور کرد که پیش از آن در ادبیات فارسی سابقه نداشت. لطایف کتاب براساس گروه‌های اجتماعی، جنسی و سنی طبقه‌بندی شده است (همان).

1- Yolles, A.

با توجه به مطالب بیان شده این سؤال مطرح می‌شود که خاستگاه گونه لطیفه در کدام کنش کلامی نهفته است؟ ژانر لطیفه‌نویسی از بقایای کدام ژانرها شکل گرفته است؟ اسناد باقی مانده از رساله‌های لطایف فارسی پیش از دوره عبید زاکانی کدام است؟ طبقه‌بندی کتاب‌های لطایف براساس طوائف و گروه‌های اجتماعی شیوه خلق الساعه و ابتکاری بوده است که فخرالدین علی صفی مبدع آن است یا پیش از آن نیز رواج داشته است؟ برای رسیدن به جواب این سؤال‌ها نخست بر آن شدیم تا به لطیفه و معنای اصطلاحی آن در ادبیات فارسی نگاهی بیندازیم، سپس سابقه نگارش کتاب‌های لطیفه را بررسی کنیم.

۱. پیشینه پژوهش

پیش از این، پژوهش‌هایی در زمینه لطیفه‌ها انجام شده است و از مهم‌ترین این پژوهش‌ها می‌توان به کتاب‌های نشانه‌شناسی مطایبه (۱۳۷۱) و لطیفه‌ها از کجا می‌آیند (۱۳۸۴) تألیف احمد اخوت و کتاب قندان و نمکدان (۱۳۹۱) تألیف محمد جعفری اشاره کرد، اما تا به حال کسی با رویکرد گونه‌شناسی به لطایف فارسی نظر نکرده است. از این رو، این پژوهش تازه و بدیع محسوب می‌شود.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. لطیفه و کتاب لطایف

لطیفه به عنوان گونه‌ای ادبی امروزه این‌چنین تعریف می‌شود: «روایتی داستانی مفرح و کوتاه است درباره شخص یا حادثه‌ای یا وضعیت و موقعیتی. بنیاد آن بر پیوند حلقه‌های واقعی و تصادفی حادثه‌ای استوار است. لطیفه از پیوستن این حلقه‌ها به یکدیگر تکوین و تحقق می‌یابد و معمولاً حلقه آخری است که موجب شگفتی و خنده می‌شود» (میرصادقی، ۱۳۸۲).

ذوالفقاری، لطیفه و حکایت را یکسان می‌انگارد و در تعریف آن می‌نویسد: «حکایت / لطیفه: قصه یا سرگذشت کوتاه، ساده، اخلاقی و گاه طنزآمیز به نظم یا نثر که حوادث پیچیده و خارق‌عادت ندارد. حکایت‌ها خلاف رمانس و افسانه بر حوادث شگفت‌انگیزی تأکید ندارند، بلکه ماجرای ساده را بیان می‌کنند که در جهت مقصود نویسنده باشد» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸).

در گذشته تفاوتی بین حکایت و لطیفه قائل نبوده و اغلب لطایف عنوان حکایت دارند. با این حال، امروزه تفاوتی بین این دو دیده می‌شود و لطیفه‌ها تنها حکایت‌های طنزآمیز را شامل می‌شوند. شاید پر بیراه نباشد اگر لطیفه را گونه فرعی حکایت به شمار آوریم که از نظر فرمی و ساختاری با حکایت همانند است و از نظر درون‌مایه و چگونگی بیان، تفاوت‌هایی با گونه‌های فرعی دیگر چون حکایت‌های عرفانی یا حکایت‌های اخلاقی دارد.

اصطلاح لطیفه، فراز و فرود بسیاری را طی کرده تا به اینجا رسیده است. لطیفه قبل از قرن نهم هجری و حتی گاه در سده‌های بعدی چندان در معنای اصطلاحی امروزی به کار نمی‌رفت و معنای کم‌وبیش متفاوتی داشت.

لطیفه مؤنث لطیف و در لغت به معنای «باریک، ریزه و خرد» (پادشاه، ۱۳۶۳) است. گویی معادل فارسی آن کلمه «آمده» است (برهان، ۱۳۸۰ و اینجوی شیرازی، ۱۳۵۱). کلمه لطیفه، نخستین بار در فرهنگ غیاث اللغات و بعد از آن در فرهنگ آندراج دیده می‌شود. محمد پادشاه می‌گوید: «فارسیان آن را در معنی «سخن نیکو و پسندیده» استعمال می‌کنند (پادشاه، ۱۳۶۳). بررسی متون نظم و نثر نشان می‌دهد لطیفه با دو معنای اصطلاحی در ادبیات قبل از قرن نهم هجری حضور دارد که در ادامه هر دو اصطلاح را بررسی خواهیم کرد.

الف - کلمه لطیفه در آثار عرفانی به فراوانی دیده می‌شود. در این معنی به چیزی مجرد از ماده اطلاق می‌شود و «اشاره دارد به مؤلفه‌های غیرمادی شخص که می‌توان با تمرین‌های معنوی و سلوک بر آن تأثیر نهاد یا آن را به کار انداخت» (هرمانس^۱، ۱۳۸۹). صوفیان از قدیم هر کدام تعریفی از این اصطلاح ارائه داده‌اند. هجویری در قسمت دهم «فی بیان منطقیهم و حدود الفاظهم و حقائق معانیهم»، لطیفه را «اشارتی به دل از دقایق حال» تعریف می‌کند (هجویری، ۱۳۸۳). عبدالرزاق کاشانی نیز در تعریف لطیفه می‌گوید: «عبارت است از هر اشاره‌ای که دارای معنای دقیق و باریکی باشد و از آن در فهم و ادراک معنایی آشکار شود که در عبارت نگنجد» (کاشی، ۱۳۷۷). این تعریف اخیر برای معنای اصطلاحی دیگری که در متون از لطیفه دیده می‌شود نیز مناسب است.

1- Hermans, M.

ب- در این اصطلاح لطیفه به سخن نیکو، ظریف و موجزی گفته می‌شده است که معنی و مفهوم دقیقی را به ذهن می‌آورده است. در برخی از متون، غرض از لطیفه نکته دقیق، باریک، نغز و تازه‌ای است که شاعر در شعرش به آن می‌رسیده است. در این معنا، اغلب غرض از لطیفه یک یا چند مصرع است. به عنوان مثال، غرض سعدی از لطیفه، بیت دوم است:

یکی لطیفه ز من بشنو ای که در آفاق سفر کنی و لطایف ز بحر و کان آری:
گرت بدایع سعدی نباشد اندر بار به پیش اهل و قرابت چه ارمغان آری
(سعدی، ۱۳۸۵)

در گلستان نیز لطیفه به همین معنی آمده است (همان). به عنوان مثال:

«گفت: اگر در مفاوضت او شبی تأخیر رفتی چه شدی که من او را به قیمت کنیزک
بیش نوازش کردم. گفت: ای پادشاه نشنیده‌ای که گفته‌اند:

تشنه سوخته در چشمه روشن چو رسید تو مپندار که از پیل دمان اندیشد
ملحد گرسنه در خانه خالی برخوان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

ملک را این لطیفه پسند آمد و گفت: سیاه را به تو بخشیدم، کنیزک را چه کنم؟
گفت کنیزک سیاه را بخش که نیم خورده‌ او، هم او را شاید»
(همان)

همچنین اظهارنظری از مترجم گمنام «مجالس النفاثس» نشان می‌دهد که در قرون نهم و دهم چنین معنایی از لطیفه برداشت می‌شد:

«روی به طرف اهل فضل و کمال کرده این مصراع خواند: «ابدال ز بیم چنگ در
مصحف زد». بعد از آن خواجه را تربیت کرده ندیم مجلس عالی ساخت و ملازم
گردانید و بر ضمیر ارباب کمال واضح است که این چنین لطیفه کم واقع می‌شود [هر
چند لطیفه نازک واقع شده باشد، اما گنجایش اینقدر فصل خواندن و لیاقت این همه

کتابت کردن هم ندارد. چنانکه صد هزار بیت ازین مناسب تر گاه هست که از ادنی
کس سر می زند.»

(نوایی، ۱۳۶۳)

در این موارد همین که لطیفه نکته نغزی دربر داشته باشد که مخاطب را به اعجاب و تحسین وادارد، کافی است. در حقیقت، لطیفه لبّ مطلبی بوده که لزوماً به خنده ختم نمی شده است. با این حال، لطیفه گاه در متون به معنی شوخی و مزاح نیز آمده است:

«آفرین کردند و سبک بدره زر در پیش روح افزا نهادند و به لطیفه سمک گفت که در
خانه مطربان زر به حساب خرج کنیم. روح افزا گفت: خانه از آن تو و مال من از آن تو»
(ارجانی، ۱۳۴۷)

همچنین امیر خسرو دهلوی گوید:

لطیفه گویم، خسرو، توانی زیست در هجرم توانم، خاصه با این زور بازویی که من دارم
و گویی از همین جهت است که شادی و خنده در ارتباط با لطیفه آمده است، انوری
(۱۳۶۴) گوید:

هر شادی که فتنه ز ما فوت کرده بود آن را به یک لطیفه قضا کرد روزگار
حافظ (۱۳۷۷) گوید:

لطیفه ای به میان آر و خوش بخندانش به نکته ای که دلش را بدان رضا باشد
جامی (۱۳۷۸) گوید:

خواهت از لطیفه لب خندان لعل سیراب سفتتم هوس است
ارتباط نزدیک این دو معنی باهم ما را بر آن می دارد که گمان کنیم عنصر تعجب در
لطیفه، عنصری اساسی بوده است. علمای قدیم از جمله ارسطو (ر.ک؛ حلبی، ۱۳۷۷) و

علمای مسلمانى چون ابن سینا، خنده را حاصل تعجب مى دانستند (جرجانى، ۱۳۹۱). با این حال هر تعجبى سبب خنده نیست در نتیجه مى توان مدعى شد کنش اولیۀ لطایف به اعجاب واداشتن بوده و این اعجاب گاه به خنده ختم مى شده و گاه نمى شده است. همانگونه که در اغلب کتاب های لطایف نیز دیده مى شود، بسیاری از لطایف، خنده دار نیستند. البته به مرور به نظر مى رسد عنصر خنده در لطایف بر جنبۀ دیگر آن غلبه کرد؛ به طوری که امروزه لطیفه بدون خنده قابل تصور نیست.

مسأله دیگر این است که چگونه اصطلاحی که برای سخن موجز غیرروایی به کار مى رفت به مرور به حکایت های موجز و خنده دار گفته شد که تا قبل از آن با اصطلاحات دیگری چون حکایات مضحک، حکایت های مضاحک، حکایت خنده ناک، مضحکه، نوادر، هزل، بذله و مطایبه در متون دیده مى شد. شاید بتوان چگونگی این تحول را این گونه توضیح داد که به مرور هر حکایتی که در آن یکی از شخصیت ها یا هر دوی آن ها لطیفه ای مى گفت که مخاطب را به تعجب وامى داشت، عنوان لطیفه بر خود گرفت. و به عبارت دیگر، با ذکر جزء اراده کل شد. به عنوان مثال، در چمنستان مخلص لاهوری که عنوان هر حکایت لطیفه است به خوبی این تغییر دیده مى شود:

«لطیفه: فرخ سیر پادشاه شهید هرگاه امیرالامرا خان دوران، بهادر منصور جنگ فوج خود را از نظر اقدس محله داد نواب صاحب مدارالدوله محمدامین خان بهادر مرحوم مغفور که در آن وقت تن بخشی نبودند به عرض رساندیدند که جها پناه سلامت فوج امیرالامرا بهادر دریایی است که موج میزند اگر ماهی داشته باشد، گنجایش دارد پادشاه را این لطیفه خوش آمد و به امیرالامرا بهادر ماهی با مراتب مرحمت فرمودند» (آندرام، ۱۲۸۴)

با توجه به آنچه گفته شد، مى توانیم بگوییم که «لطیفه» تمهید زبانی بوده که غرض از آن تأثیر بر مخاطب و به اعجاب واداشتن وی بوده است این اعجاب در بسیاری از موارد ختم به خنده یا حداقل انبساط درونی مى شده است.

۲-۲. تألیف کتاب‌های لطایف

یکی از موضوعاتی که باید مورد توجه قرار دهیم این است که در حوزه ادبیات، نگارش کتاب‌ها به دو دسته عمده تصنیف و تألیف تقسیم می‌شود.

۲-۲-۱. تصنیف

تصنیف: «کتاب از خود کردن بود» (اصفهانی، ۱۲۲۱). کتابی که بدون ارجاع به کتاب‌های دیگر نوشته شود و حاصل ذوق و ابتکار نویسنده‌اش باشد. همچون دیوان اشعار و... نکته مهم این است که حتی در کتاب‌هایی که تصنیفی بودن آن‌ها یقینی است، مطالبی دیده می‌شود همچون لطایف، امثال و... که مصنف آن را از فکر جمعی اخذ کرده است.

۲-۲-۲. تألیف

تألیف: «[کتاب] از هر جا فراهم آوردن» (اصفهانی، ۱۲۲۱). مقصود کتاب‌هایی است که در آن مطالب پراکنده از چند منبع دیده می‌شود. چون در این کتاب‌ها مطالب گوناگون از دانش بشری در یک کتاب گردآوری می‌شود از آن‌ها به اسم کتاب‌های چنددانشی یا دایرةالمعارفی نیز یاد می‌شود. لطایف اغلب جزء جدای ناپذیر گونه‌های بی‌شمار کتاب‌های چنددانشی است.

با اینکه لطایف در هر دو این مجموعه کتاب‌ها دیده می‌شود، بخش دوم؛ یعنی آثار تألیفی مهم‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا کتاب‌های مختص به لطایف را می‌توان در امتداد شیوة تألیف کتاب‌های چنددانشی به شمار آورد. به عبارت دیگر، کتاب‌های چنددانشی چند ویژگی داشتند؛ ۱- گردآوری از مطالب کتاب‌های متفاوت همچون تاریخ، حدیث، تذکره و... بودند و گردآوران می‌کوشیدند تا حدی در نثر متفاوت باشند. ۲- یکی از اغراض تألیف این کتاب‌ها، یاری‌رساندن به ندما و استفاده از مطالب آن در مجالس بود و انواع ادبی گوناگونی که در این کتب دیده می‌شود به همین منظور است تا احوال تمام مخاطبان مجلس در نظر گرفته شود. ۳- با اینکه این شیوة تألیف از قرن چهارم دیده می‌شود، اما در قرن‌های ۱۲ و ۱۳ که ابداع و خلاقیت در نثر رو به افول نهاده بود، غلبه دارد.

لطایف در ابتدا فقط بخشی از این کتاب‌ها به‌شمار می‌رفتند، اما به مرور، چون مخاطبان اصلی این گونه کتاب‌ها؛ یعنی مجلس آرایان و ندما برای گرم کردن مجلس به حکایات مضحکه و نوادر نیاز داشتند - و اساساً یکی از ویژگی‌های ندیم خوب، همین از بر بودن حکایات مضحکه و نوادر بوده است - در ژانر کتاب‌های چنددانشی، کتاب‌هایی تألیف شد که به یک نوع خاص اختصاص داشت. همچون کتاب‌های مختص امثال، لطایف، نوادر، کلمات بزرگان، پند و اندرزها و...؛ از این رو، می‌توان استدلال کرد کتاب‌های مختص لطیفه به مرور از ژانر اصلی خود؛ یعنی کتاب‌های چنددانشی مستقل شدند و نوع جدیدی را به وجود آوردند. برای نمونه می‌توان «لطایف الطوائف» فخرالدین علی صفی را نام برد. با اینکه کتاب در لطیفه است، اما بقایای ژانر کتاب‌های چنددانشی هنوز در آن دیده می‌شود (ر.ک؛ لطایف الطوائف، باب ششم، فصل چهارم، نکات فصحا و بلغای عرب؛ فصل پنجم در امثال مشهوره عرب؛ باب هشتم در عجایب معالجات اطبا، و تعبیرات عجیبه ابن سیرین و باب نهم در عجایب صنایع شعری و غرایب بدایع فکری). جعفری اشاره می‌کند از اواسط سده پنجم، لطیفه به معنای امروزی وارد ادبیات فارسی می‌شود و نمونه‌هایی از قدیمی‌ترین لطایف در کتاب‌های تاریخ سیستان سه لطیفه مربوط به ازهر خر)، قابوسنامه، حدیقه الحقیقه، لطایف الامثال، سندبادنامه، دیوان انوری، اسرارالتوحید، آثار شیخ فریدالدین عطار، مقالات شمس تبریزی و فیه مافیه نشان می‌دهد (جعفری، ۱۳۹۱)، اما تا دوره عبید زاکانی (۷۰۱-۷۷۲ هجری قمری) کتابی که به لطایف اختصاص داشته باشد، تألیف نشده و عبید اولین مؤلف کتاب لطایف فارسی است (جعفری، ۱۳۹۴). با این حال، اشاره‌هایی داریم به اینکه کتاب‌های لطایفی قبل از عبید تألیف می‌شده، اما به دست ما نرسیده است.

قدیمی‌ترین اشاره به تألیف کتابی در لطایف فارسی به سال ۵۸۰ بازمی‌گردد، دایی راوندی به نام زین‌الدین راوندی کتاب مصوری می‌نوشته که ترکیبی از احوال شعرا و لطایف آنان بوده است. این لطایف گاه ساختگی و گاه شفاهی (مسموعات) بوده است:

«در شهر سنه ثمانین و خمس مایه خداوند عالم رکن‌الدین و الدین طغرل بن ارسلان را هوا [مجموعه] بود از اشعار، خال دعاگوی زین‌الدین می‌نوشت و جمال نقاش اصفهانی آن را صورت می‌کرد، صورت هر شاعری می‌کردند و در عقبش شعر می‌آوردند و

مضاحکی چند می نوشتند و آن حکایت را صورت رقم می زدند و خداوند عالم مجلس بدان می آراست و به لطف طبع مضاحکی چندها ساختی آن را «غیبی» خواندی و بعضی مسموعات را «جیبی».

(راوندی، ۱۳۸۵)

خود راوندی (۶۰۳ هجری قمری) در انتهای کتاب اشاره می کند که می خواهد کتاب جداگانه ای برای مضاحک بیاورد:

«و اگرچه در فهرست کتاب شرط رفته بود که ختم بر مضاحک کرده شود، جمعی از بزرگان و دوستان الحاح و اقتراح فرمودند که دامن از آن کشیده و برچیده می باید داشت چه شغلی بی ادبانه است و از بهر تفرّج خواصّ و تنزه عوامّ آن را جداگانه کتابی ساختن و این کتاب بر دعای دولت پادشاه ختم کردن و این خدمت به هزل مشوب نکردن».

(راوندی، ۱۳۸۵)

امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ هجری قمری) در «اعجاز خسروی» یا «رسائل الاعجاز» (تألیف ۷۱۶ یا ۷۱۹ هجری قمری) بخش کوتاهی در مورد «طریق اصحاب مضاحک» آورده است و اشاره می کند:

«این چنان بود که اصحاب سخن و مضاحک به اصطلاح و الفاظی که هیچ، ضحک و لاغ باشد شمه از روایح بطانۀ خویش به جهت گرمی مجالس بیرون دهند. تا احداث مسخره مزاج به طیبیت آن حدیث دماغ خوش کنند و باد در پروت افکنند. تحدیثی که از ایشان زاید هم به مشام ایشان در خورد. چنانکه در این انگیخت سحرها نموده اند و بلکه در سحر نقطه بیفزوده و از ایشان کتاب های مضاحک چون دفتر گل مایه خنده و طیبیت میان خلایق نشر مانده»

(امیر خسرو دهلوی، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران)

از این اشارات برمی آید که عبید - آنچنان که مشهور است - اولین فردی نیست که در ادبیات فارسی کتاب مختص به لطایف نوشته است، بلکه پیش از او نیز به احتمال زیاد کتاب هایی بوده که به دلایلی چون حوادث تاریخی و از بین رفتن نسخ، بی توجهی به

کتاب‌هایی با مضامین هزلی و نسخه‌های متعدد چنین کتاب‌هایی به دست ما نرسیده است. البته این شیوه آوردن فصلی از لطایف در آخر کتاب که راوندی نیز بر آن بود تا یک فصل راحة الصدور را به مضاحک اختصاص دهد در برخی از کتاب‌ها دیده می‌شود؛ از جمله در جوامع الحکایات عوفی (۵۷۲-۶۳۵ هـ.جری قمری) که فصلی در نوادر زنان و دیوانگان و دزدان دیده می‌شود. در هزلیات سعدی شیرازی (۶۹۱ هـ.جری قمری) بخشی در مضحکات آمده است. در کتاب قرّة العین (اواخر قرن ششم و اوایل هفتم) قسم سوم این کتاب به حکایت اختصاص دارد که چند فصل آن؛ یعنی فصل دوم در ذکر بخیلان، فصل سوم در بدایع نکات نسوان و فصل چهارم در ملح الفاظ کودکان به لطیفه اختصاص دارد. در کتاب محاسن اصفهان نوشته مافروخی اصفهانی (تألیف ۴۸۵-۴۶۵ هـ.جری قمری) به ترجمه حسین بن محمد آوی (ترجمه ۷۲۹ هـ.جری قمری) لطایفی از مخنثان، دیوانگان و زنان اصفهان آمده است (مافروخی، ۱۳۸۴).

به هر روی تا قبل از دوره عبید زاکانی در ادبیات فارسی کتاب مستقلی در لطیفه به دست ما نرسیده است. البته در ادبیات عربی، کتاب‌های لطایف و حکایات مضحکه از همان آغاز اسلام رواج داشته است و حتی ایرانیان عرب‌زبان نیز چنین کتاب‌هایی تألیف می‌کردند. برای مثال، النوادر و المضاحک جراب‌الدوله (ابن ندیم، ۱۳۴۶).

بعد از تألیف رساله دلگشا در قرن هشتم تا سال ۹۳۹ هـ.جری قمری؛ یعنی تاریخ تألیف «لطایف الطوائف» فخرالدین علی صفی (۸۶۸-۹۳۹ هـ.جری قمری) به ظاهر وقفه‌ای در تألیف کتاب‌های لطایف دیده می‌شود. با این حال، این وقفه ظاهری است. جامی در ابیات آغازین «سلسله الذهب» اشاره می‌کند (جامی، ۱۳۸۵) که نوشتن مقالات هزل در زمانه‌اش رواج داشته است:

چون مقالات خاص و عام امروز	که بود زین قبل تمام امروز
نکنند بر زبانشان جریان	غیر قلماش و هرزه هذیان
بلکه کذب و نمیمه و غیبت	هزل نامش کنند یا طیبت

در ادامه، دو نسخه خطی لطیفه را معرفی می‌کنیم که به عنوان حلقه‌های مفقوده سیر تاریخ تألیف کتاب‌های لطایف مابین دوره عبید تا دوره فخرالدین علی صفی شناخته

می‌شوند و بیانگر این مطلب است، همانطور که کار عبید بدون سابقه نیست، کار فخرالدین علی صفی نیز در بخش بندی کتاب ناگهانی و بدون پشتوانه نیست.

۲-۳. مجمع اللطایف

«مجمع اللطایف» تألیف احمد بن محمد بن تطاول علی، متخلص به محرمی است. نسخه منحصربه‌فرد آن در ایران در کتابخانه تبریز است که به اشتباه نام نویسنده محرمی نوشته شده است: «مجمع اللطایف؛ پدیدآور: مولانا محرمی؛ یادداشت: اهداگر- نخجوانی، حسین؛ موضوع: ادبی. نوع جلد: جلد مقوایی با سجاف تیماج تعداد اوراق: ۲۶ اندازه: ۱۲*۱۹» (ر.ک؛ اطلاعات نسخ خطی کتابخانه ملی تبریز). نسخه دیگری از آن در مصر است که در فهرست کتب خطی فارسی در مصر (فهرست المخطوطات الفارسیه) بدان اشاره شده است: «مجمع اللطائف، تألیف احمد بن محمد بن تطاول علی، المتخلص به محرمی؛ نسخه مخطوطه، مجدوله بالمداد الاحمر به قلم فارسی، بدون تاریخ، الکتاب الثانی عشر ضمن مجموعه من ورقه ۱۲۲-۱۳۹، مسطرتها ۱۵ سطرأ، فی ۵، ۱۲*۲۰.» (مبشری طرازی، ۱۳۸۷).

از این محرمی اطلاع چندانی در دست نیست در تذکره مجالس النفائس امیر علیشیر نوایی (۸۴۴-۹۰۶ هجری قمری) یک جا در مجلس سوم کتاب؛ یعنی شعرابی که میرعلیشیر به ملازمت ایشان رفته یا به خدمت میر آمده‌اند از شاعری به اسم مولانا محرمی یاد می‌کند: «مولانا محرمی، از مردم متعین استرآباد است و عمّ خواجه منصور است. طالب علمی دارد و جوان فقیر است» (نوایی، ۱۳۶۳). در قاموس الاعلام ترکی نیز از دو محرمی یاد شده است؛ یکی از شاعران فارسی‌گوی دربار سلطان حسین بایقرا (۸۴۲-۹۱۱ هجری قمری) و دیگری از شعرای قرن نهم هجری در دربار عثمانی بوده است (سامی، ۱۳۰۶) و این محرمی اخیر گویی همان است که در «کشف الظنون» از او نام برده‌اند که شاهنامه‌ای برای بایزید ثانی (۸۵۱-۹۱۸ هجری قمری) سروده و در سال ۹۴۳ هجری قمری در گذشته است (حاجی خلیفه، ۱۴۲۹). البته نکته‌ی حائز اهمیت این است که در نسخه خطی این شاهنامه که در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود، شاعر بی‌آنکه نامی از خود ببرد به موطنش؛ یعنی هرات اشاره کرده است (ر.ک؛ نسخه خطی شاهنامه محرمی، ۲۵۳۱). از این رو، شاید بتوان گفت این دو، شخص واحدی بوده که در دربار

هر دو پادشاه حضور داشته است. البته لطایف کتاب نیز گمان ما را تأیید می‌کند، زیرا لطایف بسیاری از جامی و دیگر پادشاهان دوره تیموری در کتاب دیده می‌شود. همچنین لطیفه‌ای در مورد بیت اول دیوان حافظ و تعلق بیت به یزید نیز آمده است و علامه محمد قزوینی در مقاله‌ای اشاره می‌کند که چنین داستان‌هایی اولین بار در امپراطوری عثمانی ساخته شده است. (ر.ک؛ قزوینی، ۱۳۲۴) و جز اینها، لطایفی به زبان ترکی نیز در مجموعه دیده می‌شود.

ساختار «مجمع اللطایف» همانند ساختار اغلب کتاب‌های لطایف است. اغلب کتاب‌های لطیفه با مقدمه‌ای مختصر در سبب تألیف کتاب آغاز می‌شود. نکته حائز اهمیت در این بخش این است که شاعران و نویسندگان می‌گویند دلایلی منطقی برای روی آوردن به این نوع ادبی ذکر کنند و خود را تا حدی از تهمت بی‌اخلاقی و بداخلاقی مبرا کنند تا بدین طریق متشرعان و ظاهرینان کتاب را به دیده قبول بنگرند. ساختار این مقدمه‌های توجیهی را می‌توان به این صورت بیان کرد: ۱- در ذکر استحباب مزاح، ۲- اشاره به مزاح پیامبر و ائمه و خوش خلقی ایشان و بعد نقل چند حکایت از پیامبر که نمایانگر خوش طبعی پیامبر است، ۳- ذکر این نکته که هزل چون نمک کلام است: الهزل فی الکلام کالمح فی الطعام و اشاره به نیت‌های اخلاقی و تعلیمی برای تألیف (شاد کردن مؤمنان و...).

«مجمع اللطایف» نیز با معرفی نویسنده و مقدمه‌ای توجیهی آغاز می‌شود: «تا ظرفای دهر و شعرای عصر در هر انجمن که جمع شوند. از خواندن آن رساله دل‌های ایشان شاد و مسرور شود؛ چنانچه وزیدن نسایم ملاطفات و روایح مطایبات بهارستان مولانا جامی که غنچه لبها را می‌خنداند و شکوفه دل‌ها را می‌شکافند» (مجرمی، بی تا). در ادامه نویسنده می‌گوید همانند دگر لطیفه پردازان برای لطایفش توجیهی دینی بیاورد؛ پس به مطایبه‌ای از پیامبر و استحباب مزاح اشاره می‌کند: «و روایتست از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که فرموده است مؤمن که مزاح کند، شیرین سخن باشد و منافق ترش‌رو و کوه برابر و ... پس ازین کلمات معلوم شود که مزاح مباحست هر آنکس که گوید نه مباحست به یقین می‌دان که او مباحست چون بی شایه شبهه معلوم شد که مزاح مباحست» (همان). بعد از آن به انگیزه و سبب تألیف می‌پردازد و می‌گوید: «شبی چون روز نوروز لطیف پیروز در مجلس با خوبان لطیف و یاران ظریف نشستیم بودم اتفاقاً در

آن مجلس غیر از ملاطفه و مطایبه سخن دیگر نرفت چنانچه گاه از لطایف عبید زاکانی یاد کردند و گاه از مطایبات بهارستان می خواندند که الهزل فی الکلام کالمح فی الطعام پس در آن مجلس خاطر مرا چنان هوس افتاد که لطایف اکابر عجم را که صحیح و وارد و واقع باشد در یکجا جمع کنم و به طریق انشا آن مطایبات را رساله سازم. تا ظرفای دهر و شعرای عصر در هر انجمن که جمع شوند از خواندن آن رساله دل های ایشان شاد و مسرور شود» (همان) و در انتها می گوید: «پس پنجاه لطیفه که در مجلس سلاطین عجم و از حضرت شیخ سعدی قدس سره و بعضی از ظرفای عجم واقع شده است، جمع کردم و نامش مجمع اللطایف نهادم و از آن سبب بسیار نکردم که طالبان این رساله در کتابت رنجیده نشوند» (همان).

از این مطلب، دو نکته در نوع شناسی لطایف مکتوب برداشت می شود: ۱- بسیاری از لطایفی که ندما در مجالس بدان وسیله اوقات اهل مجلس را خوش می ساختند از روی کتاب های مشهوری چون لطایف عبید و بهارستان جامی نقل می شده است. ۲- به نظر می رسد محرمی مجمع اللطایف را قبل از لطایف الطوائف تألیف کرده است؛ زیرا در مقدمه با اینکه از بهارستان یاد می کند از کتاب منسجمی چون لطایف الطوائف نامی نمی برد. حتی لطایفی که از جامی نقل می کند نیز مشابهش در لطایف الطوائف دیده نمی شود. فقط یک لطیفه در این دو کتاب در مورد جامی مشترک است. در نتیجه، می توانیم ادعا کنیم که کتاب منسجمی همچون لطایف الطوائف بعد از رساله دلگشای عبید ناگهان پیدا نشده و حتماً رساله های کوچک بسیاری در لطایف نوشته می شده است که راهنمای فخرالدین علی صفی در نگارش لطایف الطوائف بوده است. همچنین همانگونه که محققان گونه شناسی می گویند هیچ اثری تألیف نمی شود، مگر آنکه در جامعه نیازی برای آن احساس شود و بی گمان نیاز ندما و مجلس گویان بزم خاص شاهی به کتاب لطایف، فخرالدین علی صفی را بر آن داشته بود که دست به تألیف چنین کتابی بزند و خود وی نیز می گوید: «برای بزم روح افزای ایشان نوای نیازی از لطائف ارباب راز و خرد که قبل از آن جمع کرده بود، بسازد و نغمه دلنوازی از نتایج طبع معجز طراز حریفان سخن پرداز که پیش از آن فراهم آورده بود، پردازد که مطالعه آن سبب ازدیاد فرح و نشاط و باعث اهتزاز بر بساط انبساط باشد» (صفی، ۱۳۹۳).

لطایف کتاب مجمع اللطایف به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش اول، پنجاه لطیفه فارسی است که شخصیت‌های آن تاریخی و اغلب از شعرا هستند؛ کسانی چون: جامی، سودایی، مولانا شهیدی، کلاوی بک، قاضی عیسی (قاضی عسکر سلطان یعقوب میرزا)، محمود گاو، مدامی شاعر، نجم طغرای، میر عیانی، شیخ نجم وزیر سلطان یعقوب میرزا، درویش دهکی، حیرانی شاعر، مایلی شاعر، شاه محمود جان وزیر یعقوب خان، عبید زاکانی، سلمان ساوجی، محمد عصار تبریزی، ابواسحاق، مولانا طوسی، شیخ آذری، سلطان شاهرخ میرزا، مولانا کاتبی، بدر شاعر، ملا شرف‌الدین خطاط، میرابراهیم دیلمی (وزیر جهان‌شاه)، خاقانی، مولانا سلمان داعی، حافظ شیرازی، بسحق اطعمه، شاه نعمت‌الله، میرخسرو، حسن دهلوی، تیمور لنگ، ملاجلال دوانی، مهستی، سوزنی، جهان خاتون. لطایف برخی از این اشخاص کم و بیش به صورت پراکنده در تذکره‌ها نیز دیده می‌شود. بسیاری از این لطایف محتملاً ساختگی است با این حال نشان می‌دهد که لطایفی با حاضر جوابی شاعران به عنوان یکی از طبقات مهم دربار تا چه اندازه مورد علاقه بوده است.

مؤلف آشکارا می‌گوید که لطایفش را با نثری ادبی بنویسد. اینکه چرا مؤلفان لطیفه در نثر ساده و بی‌پیرایه لطیفه دست می‌برند، شاید بدین علت باشد که این لطایف با هدف خواندن در مجالس درباری تألیف می‌شد؛ از این رو، مؤلف برای راضی کردن ذوق اقتدارگرا و رسمی درباریان در زبان ساده و بی‌پیرایه لطایف تغییر ایجاد می‌کند و آن را به انواع و اقسام صناعات ادبی می‌آراید. ناگفته نماند نوع ادبی لطیفه که با زبان ساده‌عامه مردم در پیوند است، این لفظ پردازی‌ها را چندان بر نمی‌تابد و همین دستکاری در نثر ساده لطایف از تأثیرگذاری آن می‌کاهد.

بخش دوم کتاب که ترکیبی از لطایف ترکی و لطایف مشهور و معمول فارسی است، گویی الحاقی است؛ زیرا مؤلف در مقدمه فقط به ۵۰ لطیفه اشاره کرده است. شخصیت‌های این لطایف اشخاص عادی و گمنامی چون اعرابی، مردی، زنی، مستی، کودکی، ابلهی، دیوانه‌ای، بخیلی، حکیمی و... است. لطایف این بخش ساده و کوتاه است و با لطایف بخش اول تفاوت آشکار دارد.

۲-۴. مجمع النوادر

کتاب دیگری که می‌توان آن را به عنوان یکی از حلقه‌های مفقوده سیر لطایف مکتوب از عبید تا فخرالدین علی صفی معرفی کرد، «مجمع النوادر» تألیف فیض‌الله بن زین العابدین بن حسام بنیانی است. عبدالحی حبیبی در سال ۱۳۳۲ در ضمن معرفی آثار فیض‌الله بنیانی از این نسخه نیز نام می‌برد. از این کتاب نسخه‌های چندی باقی مانده است: یکی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۸ مجموعه ناصرالدوله فیروز: «بنیانی، فیض‌الله (زنده در ۹۰۳ قمری)، تاریخ کتابت قرن ۱۲ قمری، نیم خشتی، ۱۲/۵ * ۲۰/۵ سم، ۳۷۳ ص، ۱۵ س، به نام سلطان محمودشاه بن محمدشاه بن احمدشاه بن محمدشاه بن مظفر شاه». (ر.ک؛ اطلاعات نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی) و «سه نسخه دیگر در کتابخانه‌های پاکستان از جمله کتابخانه پروفیسور شیرانی در ضمن کتابخانه دانشگاه لاهور موجود است» (متقی، بی تا: ذیل مجمع النوادر). نسخه دیگر کتاب باید در کتابخانه پنجاب باشد چنان که عبدالحی حبیبی اشاره می‌کند.

مؤلف یعنی «فیض‌الله بنیانی ابن زین العابدین بن حسام، از نویسندگان قرن نهم و دهم هجری است که در عهد محمد شاه مشهور به ابن محمد شاه بن احمد شاه بن مظفر شاه از سلاطین گجرات هند (۸۶۳-۹۱۷ هجری) در دربار گجرات مقام بزرگی داشت» (حبیبی، ۱۳۳۲). وی در دیباچه کتاب تاریخ کتابت و اغراض تألیف را ذکر می‌کند:

«خوایستم کتابی پارسی در غایت ایجاز و اختصار بر نمطی جدید و طرز نو چنان که تا الی یومنا هذا کسی بر آن طریق نرفته باشد و آن راه نسپرده و طبع هر قومی بران رغبت نماید و خاطر هر گروهی بران میل کند بنویسیم ... تا در شهر سنه ثلاث و تسع مائه [۹۰۳ هجری قمری] غواص فکر در بحور اسفار غواصی نمود و کتب هر علمی از علوم به قدر الوسع و الطاقة منظور نظر گردانیده و آنچه مخ سخن و جان معنی یافت از صد یکی و از بسیار اندکی اختیار کرد و این نوادر چند از آن برگزید و بر صحیفه دهر یادگار نوشت» (بنیانی، ۹۰۳)

حبیبی به درستی اشاره می‌کند که بنیانی در نگارش مجمع النوادر به چهار مقاله عروضی نظر داشته و نام کتابش را نیز از آن کتاب گرفته است (حبیبی، ۱۳۳۲)، اما همانطور که خود وی می‌گوید، کوشیده است طرز نو بیاورد؛ پس چهار مقاله را به

چهل نادره تبدیل می‌کند و به جای آنکه فقط نوادر دبیران، شاعران و طبیبان و منجمان را بیاورد به ۴۰ نادره پرداخته و فهرست مندرجات آن را در دیباچه چنین می‌آورد:

«مقدمه در بیان فضائل حضرت رسالت و خلفاء راشدین، ۱. نوادر رسائل عربیه؛ ۲. نوادر سلاطین؛ ۳. نوادر وزرا؛ ۴. نوادر علما؛ ۵. نوادر دبیران؛ ۶. نوادر فضلاء؛ ۷. نوادر متفرقه؛ ۸. نوادر نکات؛ ۹. نوادر حکماء؛ ۱۰. نوادر نحات؛ ۱۱. نوادر شعرا؛ ۱۲. نوادر اقتباس؛ ۱۳. نوادر کلام انبیا و صحابه و حکما به عربی؛ ۱۴. نوادر کلام حکماء به فارسی؛ ۱۵. نوادر اتفاقات؛ ۱۶. نوادر انقلاب زمانه؛ ۱۷. نوادر حیل؛ ۱۸. نوادر الفرج بعد الشده؛ ۱۹. نوادر اعراب و دهاقین؛ ۲۰. نوادر تعبیر خواب؛ ۲۱. نوادر اسخیا؛ ۲۲. نوادر بخلا؛ ۲۳. نوادر صبیان؛ ۲۴. نوادر زنان؛ ۲۵. نوادر قصاص؛ ۲۶. نوادر تصحیفات، ۲۷. نوادر مصلیان؛ ۲۸. نوادر متنبثان؛ ۲۹. نوادر طفیلان؛ ۳۰. نوادر سائلان؛ ۳۱. نوادر ابوالعینا؛ ۳۲. نوادر ابن جصاص؛ ۳۳. نوادر اشعب طماع؛ ۳۴. نوادر مزید؛ ۳۵. نوادر کذب؛ ۳۶. نوادر معلمان؛ ۳۷. نوادر احمقان؛ ۳۸. نوادر مجانین؛ ۳۹. نوادر مزاح؛ ۴۰. نوادر حکایات صوفیه؛ خاتمه در سبب تألیف این کتاب و دعای پادشاه اسلام»

(بنیانی، ۹۰۳)

این ۴۰ نادره یا ۴۰ فصل هر کدام مشتمل است بر حکایت‌هایی که از منابع متفاوت جمع‌آوری شده و بنیانی به شیوه دیگر نویسندگان این نوع کتاب‌ها، فقط دستی در نشر و ظاهر مطالب دارد و حکایت‌ها جمع‌آوری است. وی همچنین اشاره می‌کند که این شیوه تألیف کتاب سابقه داشته است:

«و سیرت حکما پیشین همیشه آن بوده است که بر کتابت کلمات نافع مسارعت نموده‌اند... تا حکیمی را گفتند چند خواهی نبشت جواب داد شاید کلمه که از آن نفع گیرم هنوز ننوشته باشم و همواره اول برای آخر کلمات نافع و مواظب جامعه و محبت بالغه و خبر صادق نبشته‌اند و اخبار اجواد و آثار اسخیا گفته‌اند و مواقع دلیران و مبارزان بیان کرده‌اند تا کسانی که بعد از ایشان آیند بدیشان اقتدا کنند و هم برای این معنی بزرگی مر اهل زمانه را تحریض می‌کنند بر مطالع اخبار ایشان و می‌گوید. خواجه حکمت افلاطون فرماید بنویسید نوادر حکمت را و اگر خود بر بیاض دیده به نوک خنجر باید

نوشت بنابر آن کلمه چند از کتب مختلف درین مختصر بنوشتم مامول از مکارم اخلاق آن کسانی که این مختصر را مطالعه کنند آن است که به عین رضا ملحوظ گردانند و...» (بنیانی، ۹۰۳)

پس همانگونه که پیش از این نیز گفتیم کتاب‌های لطایف در امتداد تألیف کتاب‌های چنددانشی از جمله جنگ‌ها، محاضرات‌ها و... به وجود آمده‌اند. در این شیوه تألیف، نویسنده منابع بسیاری را پیش چشم دارد و آنچه به نظرش مفیدتر است، انتخاب می‌کند و با شیوه نثر خود آن را به نگارش درمی‌آورد. گاه نویسنده نامی از منابع مورد استفاده می‌آورد و اغلب نیز بدون اشاره به منبع اصلی حکایت را ذکر می‌کند. بنیانی در مجمع‌النوادر گاه به منبعی چون سیرت حجاج تألیف تیمی اشاره می‌کند، اما اغلب حکایت‌ها بدون ذکر منبع و با عبارت «آورده‌اند...» آغاز می‌شود، همچون حکایت‌های فصل آخر کتاب قره‌العین.

ساختار مجمع‌النوادر همچون دیگر کتب، لطیفه است. در مقدمه کتاب مطالبی در مورد خُلق پیامبر و مزاح‌ها و حکایت‌هایی از ایشان می‌آورد که در حکم همان مقدمات توجیهی دیگر کتب این نوع است (بنیانی، ۹۰۳) و بعد از آن، هر نادره را براساس طوائف گو ناگون مردم، اعلام طنز و موضوع دسته‌بندی می‌کند و از این رو، بنیانی در مجمع‌النوادر آغازگر راهی است که در لطایف الطوائف به کمال می‌رسد.

همان‌طور که پیش از این گفتیم مجمع‌النوادر در سال ۹۰۳ هجری قمری نوشته شده و با توجه به اینکه فخرالدین علی صفی کتابش را در سال ۹۳۹ هجری قمری نوشته است، پس مجمع‌النوادر با اختلاف ۳۶ ساله بر کتاب لطایف الطوائف مقدم بوده و اینکه نویسنده کتاب خود را دارای «طرز نو» می‌نامد بجا و شایسته است.

ساختار کتاب مجمع‌النوادر و لطایف الطوائف به هم نزدیک است. بخش اول مقدمه و دلایل تألیف، بخش دوم مدح نبی و خلفا (در لطایف الطوائف این قسمت حکایت‌های مزاح پیامبر و ۱۲ امام است)، نادره اول مجمع‌النوادر در رسائل عربیه است و بعد از آن نوادر سلاطین آورده می‌شود در حالی که در لطائف الطوائف فصلی در توقیعات پادشاهان و لطایف سلاطین آورده می‌شود. در مجمع‌النوادر با آشفستگی بیشتر فصل‌ها گاه به لطایف و نوادر طبقات مختلف جامعه اختصاص داده می‌شود و گاه به یکی از اعلام

طنز و گاه به موضوعی خاص، اما در لطایف الطوائف همه فصل‌ها جز فصلی در نشانه‌های ظهور و صناعات ادبی به لطایف طبقات مردم اختصاص دارد.

مجمع‌النوادر هرگز به شهرت لطایف الطوائف نمی‌رسد و شاید، این به دلیل نثر نه چندان خوب بنیانی باشد. نثر فخرالدین علی صفی نثری، آراسته و پیراسته است، اما نثر بنیانی پراشتباه و ناپخته است.

اغلب شخصیت‌های حکایت‌های مجمع‌النوادر، اسامی خاص از پادشاهان و وزرا تا دیوانگان مشهور است. کسانی چون هارون، مأمون، حجاج، اصمعی، اعمش، ابوالعینا، قاضی شریح، ابومعشر منجم، جحی، شعبی و... و جالب است به تقلید از کتاب‌های عربی برخی از فصل‌های کتاب به طور کامل به یکی از اعلام طنز آن زمان اختصاص یافته است. مثلاً یکی از ۴۰ نادره مجمع‌النوادر در لطایف ابوالعلاء ابوالقاسم اشعب بن جبیر طامع (۱۵۴ هجری قمری) از ظرفای مدینه بوده است (بنیانی، ۹۰۳).

بحث و نتیجه‌گیری

لطیفه یکی از ژانرهای شفاهی است که در فرم و شکل ظاهری با حکایت همانند است؛ با این حال چون لطایف مضمون و شیوه بیان خاص خود را دارند، می‌توان آن را به عنوان ژانر فرعی حکایت‌ها به‌شمار آورد. نکته جالب توجه این است که لطیفه تا پیش از قرن نهم معنای اصطلاحی متفاوتی داشته است و شامل حکایت‌های مضحک نمی‌شده و به مرور معنای اصطلاحی امروزی بدان اطلاق شده است. لطایف در این دوره، تمهیدات زبانی بوده‌اند که غرض از آن‌ها تأثیر بر مخاطب و به اعجاب واداشتن وی بوده است. این اعجاب در بسیاری از موارد ختم به خنده یا حداقل انبساط درونی می‌شده است. به مرور، در فرآیند تغییر و تکامل این ژانر شامل همه حکایت‌های مضحک شد.

گونه لطیفه تا قرن هشتم به صورت پراکنده در آثار ادبی دیده می‌شود. رساله دلگشای عبید زاکانی اولین کتابی است که لطایف را به صورت یکجا جمع‌آوری کرده است. پس از او، فخرالدین علی صفی بسیار منسجم‌تر لطایف را براساس طبقات اجتماعی گردآورده است؛ با این حال این دو، مبدع این شیوه نبودند، بلکه مدارکی باقی مانده که پیش از رساله دلگشا، رساله‌هایی هر چند مختصر در لطیفه نوشته می‌شده که به دست ما نرسیده است. بعد از عبید و تا قبل از دوره فخرالدین علی صفی نیز این سنت حکمفرما بوده است. نسخه خطی مجمع‌اللطایف نوشته ملا محرمی که به نظر می‌رسد در ماوراءالنهر و




پیش از لطایف الطوائف تألیف شده است، نشان می‌دهد تألیف چنین کتاب‌هایی با هدف خواندن در مجالس خاص رواج داشته است. نسخه خطی مجمع النوادر بنیانی که ۳۶ سال پیش از لطایف الطوائف نگاشته شده و شیوه خود در بخش بندی کتاب را به ۴۰ نادره طرزی نو می‌انگارد، نشان می‌دهد شیوه فخرالدین علی صفی خلق الساعه نبوده است.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Najme Zare Banadkooki
Sayyed Mahdi Nourian
Mohsen Mohammadi Fesharaki

 <https://orcid.org/0000-0002-6217-2786>
 <https://orcid.org/0000-0002-5981-440X>
 <https://orcid.org/0000-0001-8156-9423>

منابع

- آند رام مخلص. (۱۲۹۴ هـ). چمنستان. مطبع نول کشور.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۴۶). ترجمه فهرست ابن ندیم. ترجمه محمدرضا تجدد. تهران: بانک بازرگانی ایران.
- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). نشانه‌شناسی مطایبه. اصفهان: فردا.
- اخوت، احمد. (۱۳۸۴). لطیفه‌ها از کجا می‌آیند؟. تهران: قصه.
- ارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله. (۱۳۴۷). سمک عیار. تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
- امیر خسرو دهلوی، خسرو بن محمود. (۷۱۶ یا ۷۱۹ هجری قمری). رسائل الاعجاز. نسخه خطی کتابخانه ملی تهران. شماره: ۳۱۱۸-۱۲۱.
- انوری، اوحدالدین محمد بن محمد. (۱۳۶۴). دیوان انوری. تصحیح سعید نفیسی. تهران: سکه.
- اینجوی شیرازی، میرجلال الدین حسین بن فخرالدین حسن. (۱۳۵۱). فرهنگ جهانگیری. ویراسته رحیم عقیفی. مشهد: دانشگاه مشهد.
- باختین، میخائیل. (۱۳۹۰). گفتاری در باب گونه‌های سخن. ترجمه قدرت قاسمی پور. نقد ادبی، ۱۵(۴)، ۱۳۶-۱۱۳.
- برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی. (۱۳۸۰). فرهنگ فارسی برهان قاطع. تهران: نیما.

زارع بنادکوکى و همکاران | ۱۰۹

بى نام. (۱۳۵۴). *قره العين*. به اهتمام امين پاشا اجلالى. تبريز: انجمن استادان زبان و ادبيات فارسى.

جامى، عبدالرحمن. (۱۳۷۸). *ديوان جامى*. مصحح اعلاخان افصح زاده. ج ۲. تهران: مركز پژوهشى ميراث مکتوب.

جامى، عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۸۵). *مثنوى هفت اورنگ*. تصحيح مرتضى مدرس گيلانى. تهران: اهورا.

جرجانى، على بن محمد. (۱۳۹۱). *تعريفات*. ترجمه حسن سيد عرب و سيما نوريخش. تهران: فرزاد روز.

جعفرى (قنواتى)، محمد. (۱۳۹۴). *درآمدى بر فولكلور ايران*. تهران: جامى.

_____ . (۱۳۹۱). *قندان و نمکدان: لطيفه هاى از فرهنگ مردم ايران*.

تهران: قطره.

حاجى خليفه، مصطفى بن عبدالله. (بى تا). *كشوف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون*. ج ۲. بيروت: دار احياء التراث العربى.

حافظ، شمس الدين محمد. (۱۳۷۷). *ديوان حافظ*. تصحيح محمد قزوينى و قاسم غنى. تهران: اقبال.

حبيبي افغانى، عبدالحى. (۱۳۳۲). *طبقات محمدشاهى و مجمع النوادر فيض الله بنيانى*. يغما. ۶ (۱). ۳۹-۳۴.

حلبى، على اصغر. (۱۳۷۷). *طنز و شوخ طبعى در ايران و جهان اسلام*. تهران: انتشارات بهبهانى.

ذوالفقارى، حسن. (۱۳۸۸). *طبقه بندى قصه / داستان هاى سنتى فارسى*. جستارهاى ادبى. ۴۲ (۳). ۴۵-۲۳.

راوندى، محمد بن على. (۱۳۸۵). *راحة الصدور و آية السرور*. تصحيح محمد اقبال. تهران: اساطير.

زرقانى، سيد مهدى و محمود رضا قربان صباغ. (۱۳۹۵). *نظريه ژانر (نوع ادبى)*، رويكر تحليلى - تاريخى. هرمس: تهران.

سامى، ش. (۱۳۰۶). *قاموس الاعلام تركى*. استانبول: مطبعه مهران.

سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۵). کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: هرمس.

_____ (۱۳۸۴). گلستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. چ ۷. تهران: خوارزمی.

عبدالرزاق کاشی، عبدالرزاق بن جلال الدین. (۱۳۷۷). اصطلاحات الصوفیه. ترجمه محمد خواجوی. تهران: مولی.

علیشیر نوایی، علیشیر بن کیچکنه. (۱۳۶۳). تذکرة مجالس النفاثس. به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: منوچهری.

عنصرالمعالی. کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۸۳). قابوس نامه. تصحیح غلامحسین یوسفی. چ ۱۳. تهران: علمی و فرهنگی.

فخرالدین صفی، علی بن حسین. (۱۳۹۳). لطایف الطوائف. تصحیح حسین نصیری جامی. تهران: مولی.

فراو، جان. (۱۳۹۱). ژانر. ترجمه لیلا میرصفیان. اصفهان: کنکاش. قزوینی، محمد. (۱۳۲۴). تحقیق در اشعار حافظ: بعضی تضمینهای حافظ، تضمین اشعار فارسی، یادگار، ۹ (۱). ۶۵-۷۷.

مافروخی اصفهانی، مفضل بن سعد. (۱۳۸۴). محاسن اصفهان. ترجمه حسین بن محمد آوی (قرن ۸). به کوشش عباس اقبال آشتیانی. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.

مبشری طرازی، نصرالله. (۱۳۸۷). فهرست کتب خطی فارسی در مصر. ج ۲. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.

متقی، حسین. (در حال چاپ). طنزنامه. تهران: سوره مهر.

مجبایی، جواد. (۱۳۹۴). تاریخ طنز ادبی ایران. تهران: نشر ثالث.

محرمی، احمد بن علی بن تطاول. (بی تا). شاهنامه. نسخه خطی مجلس. شماره ۲۵۳۱.

_____ (بی تا). مجمع اللطایف، نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز.

میرزا محمدصادق اصفهانی. (۱۲۲۱ ق). شاهد صادق. نسخه خطی کتابخانه مجلس. شماره ۱۵۹۹.

میرصادقی، جمال. (۱۳۸۲). ادبیات داستانی. چ ۴. تهران: علمی.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۴). *کشف‌المحجوب*. تصحیح محمود عابدی. تهران: سروش.

هرمانس، مارشاک. (۱۳۸۹). *نظری به تاریخ دینی در تصوف اواخر عصر مغول؛ میراث تصوف*. ویراسته لئونارد لویزن. ترجمه مجدالدین کیوانی. تهران: نشر مرکز. ۲۵.

References

- Abdul Razzaq Kashi, A. R. ibn J. (1377). *Sufi Terms*. Translated by Mohammad Khajavi. Tehran: Mola. [In Persian]
- Ali-shir Navai, A. Ibn K. (1363). *Majolis un- Nafois*. By Ali Asghar Hekmat. Tehran: Manouchehri. [In Persian]
- Amir Khusrow Dehlavi, Kh. ibn M.. (716 or 719 AH). *Rasael Al-eqjaz*. Manuscript of the National Library of Tehran. No.: 3118-121.
- Anand Ram. (1294 AH). *Chamanestan*. Country Zero Press. [In Persian]
- Anvari, A. al-Din M. ibn M. (1364). *Anvari Diwan*. Corrected by Saeed Nafisi. Tehran: Sekke. [In Persian]
- Arjani, F. Ibn Kh. Ibn A. (1347). *Samak-e Ayyar*. Edited by Parviz Natel Khanlari. Tehran: Bonyad Farhang Publications. [In Persian]
- Bakhtin, M. (1390). *A Discourse on Types of Speech*. Translation of Ghasemipour Ghodrat. *Literary Criticism* . 113-136. [In Persian]
- Borhan, M. H. ibn Kh. T. (1380). *Borhan-e Ghate*. Tehran: Nima. [In Persian]
- Fakhreddin Safi, A. ibn H. (1393). *Latayif al-Tawaiif*. Edited by Hossein Nasiri Jami. Tehran: Mola. [In Persian]
- Frow, J. (1391). *Genre*. Translated by Leila Mirsafian. Isfahan: Kankash. [In Persian]
- Habibi Afghani, A. H. (1332). *Tabaghat-e Mohammad Shahi and Majma 'al-Nawadir Faizullah Bonyani*. 6(1). 34-39. [In Persian]
- _____. (1377). *Humor and Humor in Iran and the Islamic world*. Tehran: Behbahani Publications. [In Persian]
- Hafez, Sh. M. (1377). *Divan-e-Hafez*. Edited by Mohammad Qazvini and Qasim Ghani. Tehran: Iqbal. [In Persian]
- Haji Khalifa, M. ibn A. (Undated). *Keshfo - Zunun*. Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi. [In Persian]
- Hermans, M. (1389). *A Look at Religious History in Late Sufism Mongol Mysticism; Sufism Heritage*. Edited by Leonard Lewisohn. Translated by Majdaldin Kiwani. Tehran: Nashr-e Markaz. [In Persian]
- Hujwiri, A. A. ibn U. (1384). *Kashf Al-Mahjub*. Edited by Mahmoud Abedi. Tehran: Soroush. [In Persian]
- Ibn al-Nadim, M. ibn I.. (1346). *Al- Fihrist*. Translated by Mohammad Reza Tajaddod. Tehran: Iran Commercial Bank. [In Persian]
- Incognito. (1354). *Ghorat Al-eyn*. By Amin Pasha Ejlali. Tabriz: Association of Persian Language and Literature Teachers. [In Persian]
- Inju Shirazi, M. J. H. ibn F. H. (1351). *Jahangiri Dictionary*. Edited by Rahim Afifi. Mashhad: University of Mashhad. [In Persian]

- Jafari (Ghanawati), M. (1394). *An Introduction to Iranian Folklore*. Tehran: Jami. [In Persian]
- _____. (1391). *Ghandan & Namakdan: Jokes From the Culture of the Iranian People*. Tehran: Qatre. [In Persian]
- Jami, A. R. (1378). *Diwan Jami*. Edited by Alakhan Afsehzadeh. 2. Tehran: Markaz Miras-e Maktoob. [In Persian]
- _____. (1385). *Masnavi Haft Orang*. Edited by Morteza Modarres Gilani. Tehran: Ahura. [In Persian]
- Jurjani, A. ibn M. (1391). *Al Tarifat*. Translated by Hassan Seyed Arab and Sima Nourbakhsh. Tehran: Farzan Rooz. [In Persian]
- Mafarrukhi Isfahani, M. ibn S. (1384). *Mahasin Isfahan*. Translated by Hussein ibn Mohammad Avi (8th century). By the efforts of Abbas Iqbal Ashtiani. Isfahan: Municipal Cultural and Recreational Organization. [In Persian]
- Mirza Mohammad Sadegh Isfahani. (1221 AH). *Shahed-e Sadegh*. Manuscript of The parliamentary library of Iran. No. 1599. [In Persian]
- Mirsadeghi, J. (1382). *Fiction*. Tehran: Elmi. [In Persian]
- Moharrami, A. ibn A. ibn T. (Undated). *Shah Nameh*. Manuscript of The parliamentary library of Iran. No. 2531. [In Persian]
- _____. (Undated). *Majma 'al-Lataif*. Manuscript of the National Library of Tabriz. [In Persian]
- Mojabi, J. (1394). *History of Iranian Humor*. Tehran: Saless Publications. [In Persian]
- Mottaqi, H. (Printing). *Tanznama*. Tehran: Sureh Mehr. [In Persian]
- Mubasheri Tarazi, N. (1387). *List of Persian manuscripts in Egypt*. Vol 2. Tehran: Iran University of Medical Sciences. [In Persian]
- Okhovat, A. (1371). *The Semiotics of 'umour*. Isfahan: Farda. [In Persian]
- _____. (1384). *Where do Jokes Come From?*. Tehran: Ghesse.
- Onsor- al- Maali, K. ibn A. (1383). *Qabus Nama*. Corrected by Gholam Hossein Yousefi. Tehran: Scientific and cultural. [In Persian]
- Qazvini, M. (1324). Research in Hafez's poems. *Yadgar*, 1(9).65-77.
- Rawandi, M .ibn A .(1385). *Rahat Al-sudur*. Corrected by Mohammad Iqbal. Tehran: Asatir. [In Persian]
- Saadi, M. ibn A. (1385). *Complete Works of Saadi*. Edited by Mohammad Ali Foroughi. Tehran: Hermes. [In Persian]
- _____. (1384). *Golestan*. Corrected by Gholam Hossein Yousefi. Tehran: Kharazmi. [In Persian]
- Sami, Sh. (1306). *Turkish Media Dictionary*. Istanbul: Mehran. [In Persian]
- Zarghani, S. M. and Ghorban Sabbagh, M. R. (1395). *Genre Theory (Literary Type) Analytical-historical Approach*. Tehran: Hermes. [In Persian]
- Zolfaghari, H .(1388). Classification of Traditional Persian Stories .*Literary Studies*.42(3). 166. 23-45. [In Persian]